محمود خلیلی

گزارش شاهد: امیر هوشنگ صفائیان، از همایون ایوانی
(https://dialogt.wordpress.com/2015/06/05/amir_hoshang_safaiean/)
IMAGE (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/TYPE/IMAGE/) POSTED ON JUNE 5, 2015
(HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/2015/06/05/AMIR_HOSHANG_SAFAIEAN/)

-1- نام خانوادگی: صفائیان
-2- نام: امیر هوشنگ
-3- محل تولد:
-4- تاریخ تولد: 1339
-5- تاریخ دستگیری: بهار 1362
-6- محل کشته شدن: زندان گوهردشت
-7- تاریخ کشته شدن: 7 شهریور 1367
-8- نحوه قتل از سوی رژیم: دار زدن
-9- اتهام: سازمان چریک های فدایی خلق ایران
-10- توضیحات: متاهل، دارای یک فرزند دختر، مدت محکومیت 5 سال
-11- شماره ردیف در فهرست منتشره گفتگوهای زندان: 1316

برای داون لود لیست جانفشانان و جانباختگان کشتار سراسری 1367 اینجا کلیک کنید: اسناد نسل کشی کمونیستها، انقلابیون و زندانیان سیاسی ایران
(http://www.dialogt.net/fileadmin/goftegoohs/ketab%20Siah67.pdf)

برای خواندن یادمانه های محمود خلیلی درباره امیر هوشنگ صفائیان اینجا کلیک کنید: گرامی باد یاد ونام رفیق جانفشان فدایی امیر هوشنگ صفائیان
(http://dialogt.de/amir_hoshang_safaiean_20150220/)

:گزارش شاهد
امیر هوشنگ از فعالین بخش توزیع سازمان بود. در اوایل سال 1362 هنگام اجرای قرار دستگیر شد. درون زندان، عشق به طبقه کارگر و تنفر از رژیم سرمایه داری در او .تقویت شد. بسیاری از هم بندی های او، از جمله خودم، شاهد درگیری هایش با رژیم و زندانبانان بودیم
برای مثال، در سال 1365 ورزش دسته جمعی زندانیان مجددا ممنوع شد (ورزش جمعی در سال 1360 تا 1363 نیز از طرف زندان بان ممنوع بود). سیاست پاسداران سرمایه در زندان این بود که نفر اول صف ورزش را به بیرون ببرند و با ضرب و شتم و شکنجه های رایج در جمهوری اسلامی او را مرعوب سازند. پس از مدتی از این .سیاست سرکوب هم نتیجه نگرفتند. دوباره، تمام نفرات را پس از ضرب و شتم و شلاق، که بسیار وحشیانه تر از دفعات قبل شده بود، به درون بند می فرستادند
امیرهوشنگ در تمام این دوره متشنج در صف جلوی زندانیان قرار داشت. یکی از این دفعات، پاسداران آن چنان به وضع شدیدی او را شکسته کردند و برای ایجاد ترس در میان سایر زندانیان، پیکر مجروحش را به داخل بند فرستادند، مکه خبر برخورد وحشیانه پاسداران با امیرهوشنگ به سایر بندهای گوهردشت و نیز زندان اوین نیز منتقل شد. روحیه مقاوم، صبور و شاداب او، اما، تاثیری خلاف منظور زندان بان ایجاد کرد: امیرهوشنگ به نمونه استقامت و استواری در مقابل سرکوبگران جمهوری اسلامی تبدیل شده .بود
با این حال کار به اینجا ختم نشد. چند روز بعد، در حالی که هنوز جراحات ترمیم نشده بود، مجددا همراه جمعی دیگر از زندانیان به بیرون برده شد. از او که نفر اول بود، "پرسیده شد: "آیا ورزش جمعی می کنید؟
."او بلند جواب داد: "بله، ورزش جمعی می کنیم
پاسداران او را با شلاق چنان فجیع زدند، که [illegible] شلاق و شکنجه بودند به [illegible] می زد. نیمه شب پاسداران بدن آش و لاش امیرهوشنگ را به داخل بند فرستادند
او در تمامی دوران فعالیت های داخل زندانش نقطه اتکاء و اعتماد رفقا و هم بندیانش بود. او در شهریور خونین 1367 همراه با سایر هم زنجیرانش از بند به طرف بی دادگاه .های رژیم جمهوری اسلامی رفت و دیگر بازنگشت. کسانی که در این لحظات با او بودند، بیش از همه به روحیه مقاوم و شادابش تا آخرین دم، اشاره می کنند

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

Advertisements



Islington: If You Were Born Between 1953 & 1979 And Have No Life Insurance You Must Read This

Report this ad



Islington: If You Were Born Between 1953 & 1979 And Have No Life Insurance You Must Read This

Report this ad

This entry was posted in محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af-%d8%ae%d9%84%db%8c%d9%84%db%8c/), همایون ایوانی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%87%d9%85%d8%a7%db%8c%d9%88%d9%86-%d8%a7%db%8c%d9%88%d8%a7%d9%86%db%8c/), یادمان ها (https://dialogt.wordpress.com/category/%db%8c%d8%a7%d8%af%d9%85%d8%a7%d9%86-%d9%87%d8%a7/), گفتگوهای زندان (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d9%81%d8%aa%da%af%d9%88%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86/), گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d8%b1%d8%af%d9%87%d9%85%d8%a7%db%8c%db%8c-%d8%b3%d8%b1%d8%a7%d8%b3%d8%b1%db%8c-%d8%af%d8%b1%d8%a8%d8%a7%d8%b1%d9%87-%da%a9%d8%b4%d8%aa%d8%a7%d8%b1-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86%db%8c%d8%a7/), جنبش دادخواهی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%ac%d9%86%d8%a8%d8%b4-%d8%af%d8%a7%d8%af%d8%ae%d9%88%d8%a7%d9%87%db%8c/), زندان در ایران (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86-%d8%af%d8%b1-%d8%a7%db%8c%d8%b1%d8%a7%d9%86/).

«گرامی باد یاد و نام مجاهد جانفشان فرزاد گرانمایه»
(https://dialogt.wordpress.com/2015/03/23/farzad_geranmayeh/)

IMAGE (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/TYPE/IMAGE/) POSTED ON MARCH 23, 2015
(HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/2015/03/23/FARZAD_GERANMAYEH/)

هر انسانی در طول زندگی با افراد مختلفی روبرو می گردد. در بین این انسانهایی هستند که قادر به فراموش کردنشان نیستیم و هرگاه نقبی به گذشته می زنیم حضورو جای این افراد را خیلی پر رنگ در خاطرات خود حس می کنیم هر چندبا دیدگاه امروزین (یا حتی درهمان زمان رویارویی) از نظرتفکری فاصله واختلاف عمیقی بین افراد وجود داشته باشد. مجاهد جانفشان فرزاد گرانمایه جزوهمان افرادی است که همیشه در یاد می مانند.

فرزاد در تاریخ 19آبان ماه 1341 درتهران متولد شد. او در کوران قیام 1357 همچون صدها هزار نوجوان وجوان به صف مبارزه علیه رژیم سرمایه داری شاه پیوست. با گسترش فعالیت نیروهای سیاسی و انقلابی او به صف هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران پیوست. فعالیت های گسترده اودر زمینه های مختلف موجب این شده بود که در تیررس مأموران رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار گیرد. فرزاد در اسفند ماه 1359 دستگیر و به زندان اوین منتقل می گردد. بعد از سرکوب های وحشیانه سال 1360 در یک بیدادگاه چند دقیقه ای به 5 سال زندان محکوم می گردد. با انتقال او به زندان قزل حصار و شروع خدایی حاج داودرحمانی درسال 1362،اوجزواولین نفراتی بود که به قیامت (تابوت، جعبه) منتقل گردید.

در سال 1363 با تحولاتی که در زندان به وجود آمد فرزاد به همراه جمعی دیگر از کسانی که در قیامت نگهداری شدند به سلول 8 بندیک منتقل شد.

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

به نظرمی رسید فرزاد از ارتباط گیری با افراد (به ویژه مجاهدین) واهمه دارد. او به تنهایی در راه رو و حیاط بند قدم می زد و کمترین رابطه را با افراد بند داشت.

پس از [illegible] به سلول 8 منتقل شدم (سلول 8 مختص زندانیان مذهبی بود. جو سلول ویژه گی معمول خودش را داشت. زندانیان مجاهد با هم، زندانیان آرمان مستضعفین با هم و زندانیان فرقان هم با هم هماهنگ بودند. تنها فرزاد بود که با هیچکدام ارتباط نزدیکی نداشت و بجز سلام علیک هیچ صحبتی نمی کرد

اندکی بعد فرزاد با یکی از زندانیان چپ (فرهاد) که از زندانیان سال 59 بود رابطه برقرار کرد و اغلب با او قدم می زد. اولین ارتباط من با فرزاد در رابطه با کارگری اتاق بود و من با او قرار شد در یک کارگری قرار بگیریم. اولین روزی که نوبت کارگری ما بود باعث شد در رابطه با اتاق و کار ها با هم مقداری صحبت کنیم.

پس از مدتی ارتباط من با فرزاد بیشترشد و گاهی وقت ها با همدیگر قدم می زدیم. جلب اعتماد او کار سختی بود چرا که اوطی دوران زندان بخاطر بریدن و تواب شدن بعضی از دوستانش از طرف آنها به شدت آسیب دیده بود. از این رو من احساس کردم عدم ارتباط گیری او با زندانیان مجاهد این ذهنیت را به وجود می آورد که او با آنها مرز بندی دارد. شاید هم تجربه به او آموخته بود فرهاد و من اگر زیر ضرب هم برویم برای او خطری در بر نخواهد داشت چرا که تفاوت دیدگاهی ما توجیه قوی ای برای کتمان ارتباط تشکیلاتی در زندان و انفرادی زندگی کردن او بود. وقتی یخ های بی اعتمادی فرزاد آب شد ما توانستیم دوستان خوبی برای هم باشیم. طی مدتی که با فرزاد صحبت می کردم او را فردی متین و محجوب و شخصیتی دوست داشتنی دیدم از آن تیپ افراد که فراموش کردن آنها غیر ممکن است.

چهارچوب کلی، رفتار ها در قیامت با زندانیان مرد تقریبا" همان برخوردی بود که با زنان و دختران انجام گرفته بود. توابین همواره منتظر این بودند که با کوچکترین بهانه زندانی را به زیر هشت واحد(نزد حاج داود) برده و به باد کتک بگیرند و با گزارشات کذب خود جلوی حاج داود رحمانی خوش رقصی کنند. مثلا" فلان زندانی پا هایش را دراز کرده، آن یکی موقع غذا خوردن با قاشق به ظرف غذا صدا درآورده و به دیگران علامت داده، دیگری سرفه کرده و با سرفه خود به بقیه روحیه می داده است و... توابین در کنار اعمال فشارهای معمولشان، به صورت ویژه هر کدام از آن زندانیان را که نشانه می گرفتند، و در وقت دستشوئی و یا موقعی که در دستشوئی نشسته بودند، با شلنگ می زدند. به گفته علی – ه ،حسین-ش، ابراهیم-ح، جواد، حاتم و فرزاد گرانمایه از جمله توابینی که این اعمال ویژه را در حق زندانیان مبارز انجام می دادند، عبارت بودند از: مشایخی ، ناصر نوذری، محمد آوندی و عزیز رامش، نادر سفیدگری، حسین مورچه خوار، رحمان تاکسی و... این توابین همچنین کسانی بودند که در مواردی مانع خوابیدن زندانی در همان محدوده زمانی (حد فاصل 9 شب تا 6 صبح) که در قیامت مقرر بود می شدند.

خاطره ای که فرزاد از قیامت برای من تعریف کرد:



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/03/farzad_geranmayeh_1.jpg)

جانفشان فرزاد گرانمایه

سه شب بود که به عنوان تنبیه نمی گذاشتند بخوابم. حاج داوود هم در جریان آن و به طور کلی » در جریان این قبیل تنبیهات قرار داشت. روز چهارم به حالت بی حسی فرو رفتم. در آن حالت احساس کردم که وارد دهانه غار تاریکی شدم که یکباره نورافکن ها روشن شد وحاج داوود بهمراه پاسداران و توابین با مسلسل روبروی من ظاهر شده و خواستند مرا به گلوله ببندند. ناخود آگاه از جا بلند شدم و چشم بندم را بالا زدم. گوئی می خواستم از دست آنها فرار کنم که در این هنگام به تواب پشت سرم حمله ور شدم... فرزاد تعریف می کرد که وقتی به خودم آمدم زیر ضربات چک و لگد و شلنگ توابین توی راهرو واحد بودم و من نا خود آگاه و با حالت تشنج به همه آنها حمله می کردم. گویا با داد و فریاد تواب پشت سرم بود که چند نفر دیگر به کمکش آمدند. من دیگردست خودم نبود به همه طرف حمله می کردم که حاج داود هم سر رسید. با چند پاسدار همگی ریختن سر من و تا رمق داشتم مرا زدند. بعد شنیدم که حاج داود گفت بسش است بگذارید بخوابد. فرزاد می گفت آن کابوس چند لحظه ای باعث این شده بود که از جایم بلند شوم و با تواب بالای سرم درگیر و گلاویز بشوم. گویا در این حالت بوده که بقیه توابین او را کشان کشان به راهرو بند می برند" مسلم است که شدت خستگی و فشار باعث بوجود آمدن چنان حالتی و آن کابوس گشته بود... واقعیت این است که حتی بدون چنان "تنبیهاتی" نیز چهار زانو نشستن به مدت طولانی باعث خستگی مفرط و کرختی بدن می شد. اتفاقاً ادامه مطلب فوق در رابطه با این موضوع نیزصحبت شده و از برخورد و یا ابتکار دو تن از مبارزین نشسته در آن تخت ها جهت مقابله با آن شرایط تحمیلی مطالب تکان دهنده ای نقل شده است، به این شرح : " علی- ه و جواد – س روزهای خاصی را برای خودشان معین کرده بودند (جالب است که آنها بدون این که با هم دیگر تماسی داشته باشند وهماهنگی بینشان برقرار شده باشد، همزمان اقدام به چنین کاری کرده بودند) و در آن روز آگاهانه با زیر پا گذاشتن مقررات (مثلا" دراز کردن پا، غذا خوردن با صدا یعنی طوری که قاشق به بشقاب بخورد و...) کاری می کردند که توابین به حاج داوود گزارش بدهند تا آنها را از تخت ها بیرون کشیده و کتک بزنند. می گفتند که به این صورت با یک تیر چند نشان می زدند. اول از همه مدت کوتاهی از آن مکان خارج می شدند. و از صدای گوش خراش و سوهان مانند بلندگوها نجات پیدا می کردند . بعد با کتک خوردنشان به نوعی ورزش کرده بودند و بدنشان تا حدودی از کرختی بیرون می آمد وهم می توانستند با داد زدن زیر ضربات تاحدودی فشارهای روحی وارده را تخلیه نمایند."

در همان اوج اقتدار توابین و قیامت، همواره ما با گوش خود می شنیدیم که حاج داود رحمانی از قیا مت 80% (هشتاد درصدی) نام می برد و وعده قیامت صد درصد را هم" :می داد . د ر این رابطه فرزاد تعریف کرد

یکبار اوج صحبت های هیستیریک هما کلهر بود که یکی از توابین که پشت سر من بود تکان دادن پاهایم را بهانه کرد و مرا به راهرو بند و زیر هشت واحد منتقل نمود. در آنجا مدتی سر پا ایستادم. البته پس از مدتها چهار زانو نشستن از ایستادنم روی پا لذت می بردم. البته حاج اسماعیل و چند پاسدار و تواب تا حدودی به خدمتم رسیدند. پس از پایان مصاحبه هما کلهر و نزدیکی های صبح حاج داود که انگار خواب زده شده بود (شاید هم ذوق زده شده بود که توانسته بود با ارجیف هما کلهر سوهانی بر اعصاب زندانیان مقاوم بکشد – نگارنده) به زیر هشت واحد یک آمد و با توضیحات حاج اسماعیل و تواب مربوطه گفت: نه این آدم بشو نیست این را ببرید قیامت 100% (صد در صد) تا من بیام. بعد ازچند لحظه مرا به مکانی منتقل کردند حاج داود هم آنجا آمده بود. او بمن گفت : اون چشم بند را بزن بالا 4 ماه بود که من به طور مدام چشم بند روی چشمانم بود. من با تردید چشم بندم را بالا زدم. نور کمی داخل اتاق بود با اینحال چشمم را اذیت می کرد. حاج داود با همان لحن لاتی همیشگی اش گفت: تا امروز توی قیامت 80%بودی حالا اینجاشو نخونده بودی که میفرستمت جهنم، قیامت واقعی تا ببینم چطوری میشکنی. من که تازه چشمم به اتاق عادت کرده بود یه چیزی مثل تابوت یا یک لنگه کمد را روی زمین دیدم که در قسمت بالا و پایین آن به اندازه یک مستطیل 10 در 15 سانتی متر عین دریچه سلول باز بود . حاج داود به یکی از پاسدارها گفت درش را باز کن وبه منهم گفت برو بخواب توی تابوتت. منهم رفتم داخل آن جعبه و دراز کشیدم. با اینکه لاغر بودم ولی به سختی توی آن جا گرفتم . حاج داود گفت چشم بندت را بیار پائین. منهم این کار را کردم و درب

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

جعبه بسته شد مدتی بعد احساس کردم جعبه را بلند کردند ومن روی دوپا قرار گرفتم من که به سختی نفس می کشیدم درآن سرمای زمستان خیس عرق شده بودم. پس از زمانی که نمی دانم چه مدتی گذشت ولی برای من خیلی طولانی بود و فکر می کردم ساعتهاست که در آن حالت و در آن جعبه قرار دارم، درب جعبه باز شد و مرا بیرون کشیدند. حاج داود گفت این بار گذشت می کنم ولی اگر بار دیگر مقررات قیامت را رعایت نکنی با این دستگاه کاری می کنم که مغز فاسدت ازگوشات بزنه بیرون. اینجا قیامت واقعی را دیدی کاری می کنم آرزوی مردن کنی و مردن برات عروسی باشه».

یکبار مادر گرامی مجاهد جانفشان فرزاد گرانمایه را برای دیداراو به قیامت می برند (حال به چه هدف و نیتی مشخص نیست آیا قصد شکنجه دادن مادر او را داشتند و یا آزار و اذیت روحی فرزاد و یا هردو) این مادر گرامی پس از بازگشت از این ملاقات هیچگاه حاضر به توضیح آنچه بر او و فرزاد گذشت نبود و نیست ولی هرگاه در این خصوص صحبت می شود. مادر می گوید.**«« این دیدار کابوس زندگی من است»».**

براساس اخباری که زندانیان مجاهد در سال 66 می دادند فرزاد در بمباران اردوگاه اشرف کشته شد (1) اما بعد از سالها از طریق یکی از عزیزان شرح ماجرا و عکس های او را دریافت کردم که در زیر توضیح خواهم داد.

فرزاد پس از پایان دوران محکومیتش از زندان آزاد شد و چند ماه بعد با یکی از زندانیان سیاسی (مهری حاجی نژاد)(2) که دو ماه پس از او از زندان آزاد شده بود ازدواج کرد و در پائیزسال 1365هردو به عراق نزد مجاهدین رفتند.



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/03/farzad_geranmayeh_2.jpg)

جانفشانان فرزاد گرانمایه و و همسرش مهری حاجی نژاد در روز عروسی شان

فرزاد علیرغم وضع نا مساعد جسمی بلافاصله در تیم های عملیاتی سازماندهی شد. کار این تیمها این بود که به پایگاه های مرزی رژیم حمله می کردند و به عراق بر می گشتند. او در عملیاتی در مهران روز 31 شهریور 1366 مورد هدف گلوله از ناحیه قلب قرار گرفت و در سن 25 سالگی قلب نازنینش از طپش باز ایستاد. وبه خاطر پیشروی نیروهای رژیم جسد او در منطقه ماند و مشخص نشد رژیم با جسد او چه کرد.

خواهر جوان فرزاد که از هم دانشگاهی های زمان شاه رفیق جانفشان فدایی مسعود طاعتی زاده بود و دو فرزند خردسال داشت در بمباران رژیم جنایت کار عراق در تهران کشته شد. بدین ترتیب در زمان کوتاهی خانواده گرانمایه بویژه مادر عزیزی داغ دار دو فرزند خود شد.

متاسفانه در هیچیک از اسناد مجاهدین در رابطه با کشته هایشان نامی از فرزاد گرانمایه دیده نمی شود.

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

گرامی باد یاد همه مبارزین راه سوسیالیسم و آزادی

گرامی باد یاد مجاهد جانفشان فرزاد گرانمایه

Close and accept

زنده باد سوسیالسیم، زنده باد آزادی

سرنگون باد کلیت نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی

محمود خلیلی

اسفند ماه 1393

بر اساس وظیفه و بخاطر یادبود کمونیست ها و انسان های مبارز وانقلابی در صدد انتشار یادمانی از این عزیزان هستم. پس از انتشار یادمان رفقای جانفشان فدایی مسعود * طاعتی زاده و امیر هوشنگ صفائیان با دریافت عکس ها و اطلاعاتی در خصوص مجاهد جانفشان فرزاد گرانمایه اقدام به نوشتن این یادمان کردم. بدیهی است که خانواده همه .جانفشانان راه ازادی و سوسیالیسم می توانند با ارسال عکس و بیوگرافی این عزیزان مرا در گرد آوری آرشیوی مستند از عزیزانمان یاری نمایند

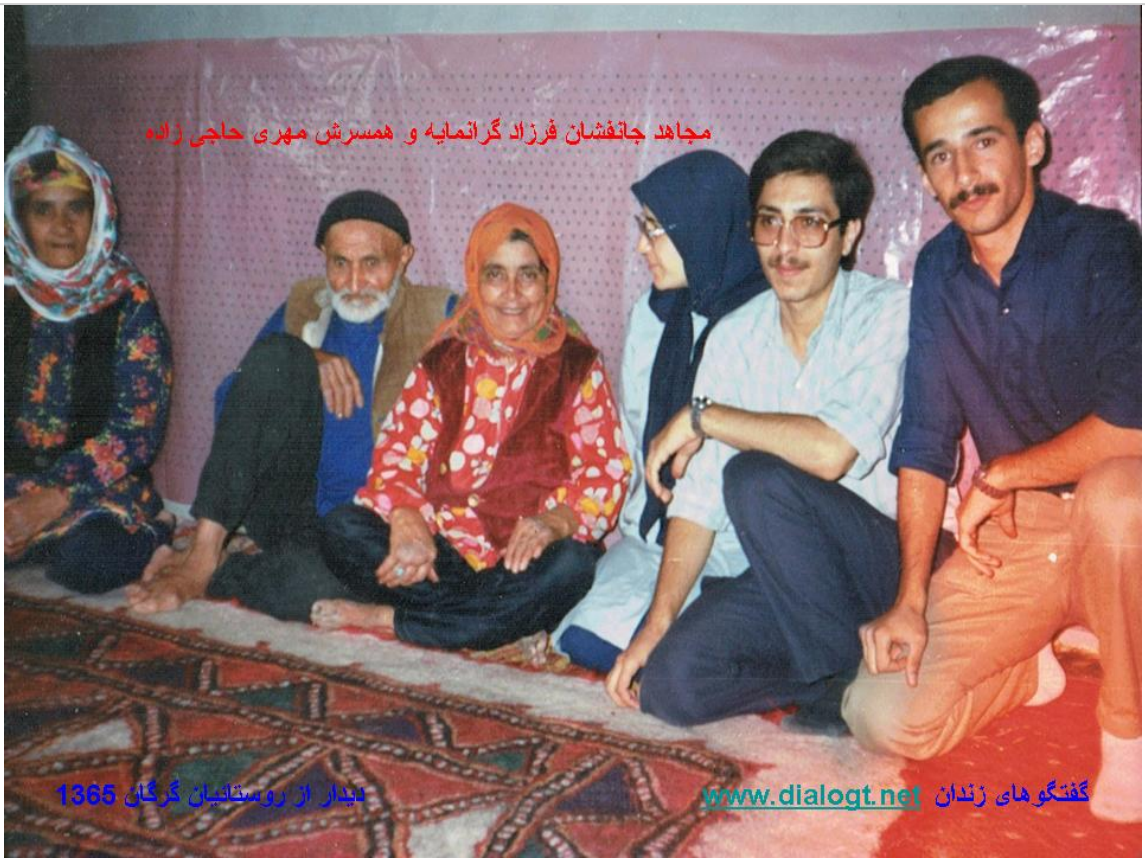
.متاسفانه در هیچیک از اسناد مجاهدین در رابطه با کشته هایشان نامی از فرزاد گرانمایه دیده نمی شود -1

.احد و صمد حاجی نژاد (برادران مهری) در درگیری با عوامل رژیم کشته شدند و علی برادر کوچک آنها در تا بستان 1367 اعدام شد 1.

مجاهد جانفشان فرزاد گرانمایه و همسرش مهری حاجی نژاد در روز عروسی شان .2

فرزاد گرانمایه در گرگان .3

فرزاد و همسرش(مهری حاجی نژاد) در دیدار از روستائیان گرگان .4



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/03/farzad_geranmayeh_3.jpg)

فرزاد و همسرش(مهری حاجی نژاد) در دیدار از روستائیان گرگان.

This entry was posted in مقالات (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d9%82%d8%a7%d9%84%d8%a7%d8%aa/), محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af-%d8%ae%d9%84%db%8c%d9%84%db%8c/), یادمان ها (https://dialogt.wordpress.com/category/%db%8c%d8%a7%d8%af%d9%85%d8%a7%d9%86-%d9%87%d8%a7/), گفتگوهای زندان (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d9%81%d8%aa%da%af%d9%88%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86/), گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d8%b1%d8%af%d9%87%d9%85%d8%a7%db%8c%db%8c-%d8%b3%d8%b1%d8%a7%d8%b3%d8%b1%db%8c-%d8%af%d8%b1%d8%a8%d8%a7%d8%b1%d9%87-

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

%da%a9%d8%b4%d8%aa%d8%a7%d8%b1-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86%db%8c%d8%a7/), زندان در ایران
(https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86-%d8%af%d8%b1-%d8%a7%db%8c%d8%b1%d8%a7%d9%86/).

یاد یاران یاد باد! محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/2015/03/10/yad-yaran-2015/)

IMAGE (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/TYPE/IMAGE/) POSTED ON MARCH 10, 2015
(HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/2015/03/10/YAD-YARAN-2015/)



رفیق جانفشان فدایی احمد رضا بیک محمدی هزاوه سال 1338 در خانواده ای زحمتکش ودریکی از روستاهای اراک (هزاوه) به دنیا آمد. برخلاف تبلیغاتی که بلندگوهای رژیم سرمایه داری شاه مبنی بر برچیده شدن بساط ارباب رعیتی(تحت عنوان اصلاحات ارضی) به خورد جامعه داده می شد. شکاف طبقاتی در روستاه ها هر روز عمیق تر می شد از این رو موج فزاینده مهاجرت از روستاه به شهرهای بزرگ بویژه تهران سرازیر می گردید. خانواده رفیق احمد هم بر اساس شرایط موجود در روستاه در سال 1346 به تهران مهاجرت نمودند. رفیق احمد از همان اوان کودکی برای کمک به خانواده جذب بازار کار گردیدو در کارگاه های تریکو بافی مشغول به کار شد، اگر چه در ابتدا او ضمن کار تحصیل هم می نمود ولی به مرور زمان مجبور به ترک تحصیل گردید. رفیق احمد پس از کلاس ششم ابتدایی کار خود را کارگاه های کشباف تریکو وتولیدی های پوشاک بصورت تمام وقت آغاز نمود و رفته رفته در این رشته به کارگری ماهر تبدیل گردید.

رفیق احمد رضا که در کوران کاروزندگی تبعیض و نابرابری را با گوشت،پوست و استخوان خود لمس کرده بود با اولین جرقه های قیام پا به عرصه مبارزه علیه رژیم شاه نهاد و فعالانه در تظاهرات های خیابانی شرکت می کرد. پس از قیام 57بعنوان کارگری آگاه و فعال جهت رشد و باروری کارگران صنف بافندگان سوزنی تلاش بی وقفه ای داشت او که در ابتدا تحت تاثیر برادرگرامی اش(محمد رضا که از او دو سال کوچکتر بود) به هواداری از سازمان مجاهدین پرداخت ولی پس از اندک زمانی به سمت سازمان چریک های فدایی خلق ایران گرایش پیدا کرد. رفیق احمد ضمن حضور فعال خود در عرصه مبارزه طبقاتی بعنوان یک هوادار راستین در تمامی عرصه ها فعالیت داشت و در بین کارگران مواضع سازمان را تبلیغ می کرد. از این رو او در بین کارگران بعنوان انسانی مبارزه و انقلابی و محبوب پایگاه ویژه ای داشت و همین موضوع باعث حساسیت عوامل سرکوبگررژیم جمهوری اسلامی گردیده بود. پس از انشعاب خردادماه 1359 با تیز هوشی انقلابی به افشای بخش اکثریت سازمان که به دنباله روی از حاکمیت پرداخته اقدام نمود. او به درستی پی برده بود اکثریت بعنوان عامل سرمایه داری ضمن خوش رقصی برای حاکمان نورس تلاش دارد عرصه مبارزه را برای نیروهای انقلابی و کمونیست تنگ نماید. رفیق احمد تا لحظه دستگیری فعالانه در جهت پیشبرد اهداف سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) بعنوان یک کارگر پیشرو فعال بود.

رفیق جانفشان فدایی احمد رضا بیک محمدی هزاوه در سال 1360 ازدواج نمود هنوز چندی از این ازدواج نگذشته بود که بعنوان عنصر کمونیست و شناخته شده توسط مزدوران رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی دستگیر گردید. رفیق احمد پس از دستگیری و تحمل شدیدترین شکنجه ها به 8 سال زندان محکوم شد. او با کوله باری از تجربه مبارزه طبقاتی درمحیط کارگری و زندان های اوین، قزل حصار و گوهردشت می توانست عنصر ارزشمندی برای جنبش کمونیستی ایران باشد اما دژخیمان رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی او را مانند هزاران نیروی انقلابی قتل عام شده در کشتارهای دهه 60 روز شنبه پنجم شهریور 1367 بهمراه تعداد زیادی از کمونیست ها در آمفی تئاتر گوهر دشت به دار آویختن یادش گرامی و راهش پر رهروباد.

مجاهد جانفشان محمد رضا بیک محمدی زواره در سال 1340 در روستای زواره اراک بدنیا آمد و سال 1346 به تهران مهاجرت نمود. مجاهد جانفشان محمد رضا به عنوان محصلی نمونه در تهران به تحصیل پرداخت او در کوران مبارزات مردم ایران در قیام 57 فعالانه مشارکت داشت و در همان دوران با سازمان مجاهدین خلق آشنایی پیدا نمود و پس از قیام به عنوان یک عنصر سازمانی در بخش های مختلف هواداران مجاهدین به فعالیت پرداخت. از زمان و نحوه دستگیری او اطلاع زیادی در دست نیست اما او در همان سالهای اوایل قیام ازدواج کرد و این ازدواج یک دختر و یک پسر بود. بر اساس اطلاعات موجود مجاهد جانفشان محمد رضا در سالهای اولیه دهه 60 در اوین به جوخه اعدام سپرده شد. یاد و نام این عزیز همیشه زنده و مانا باد.

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies/)
Close and accept

گرامی باد یاد همه مبارزین راه برابری و آزادی
گرامی باد یاد رفیق جانفشان فدایی احمد رضا بیک محمدی هزاوه
گرامی باد یاد مجاهد جانفشان محمد رضا بیک محمدی هزاوه
زنده باد سوسیالیسم و آزادی

سرنگون باد کلیت نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی

محمود خلیلی

اسفند ماه 1393

This entry was posted in محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af-%d8%ae%d9%84%db%8c%d9%84%db%8c/), یادمان ها (https://dialogt.wordpress.com/category/%db%8c%d8%a7%d8%af%d9%85%d8%a7%d9%86-%d9%87%d8%a7/), گفتگوهای زندان (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d9%81%d8%aa%da%af%d9%88%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86/).

تو یک زنی محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/2015/03/05/zanan-2015/)

IMAGE (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/TYPE/IMAGE/) POSTED ON MARCH 5, 2015 (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/2015/03/05/ZANAN-2015/)



روز جهانی زن

تقدیم به زنان دلیری که برای احقاق حق خودشان
.و آزادی و برابری مبارزه می کنند

...تو یک زنی
از پا های خسته ات خبردارم
از رخسار شکسته ات خبردارم
از ستم برجسم وجان رفته ات
خبر دارم
امااز دستان بسته ات بگو
از قلب درهم شکسته ات بگو
وقتی که دریوزگان اندک ات
می پندارند
و مزدوران سرمایه
نیروی کارت را به یغما می برند
ازمهر و عشق و محبتت بگو
از سینه پردردت بگو
ازقهر و کینه و خشمت خبر دارم
هنگامی که غرش مسلسلت
در خیابان ها و شهرها
سینه رجاله های سرمایه را
نشانه رفته است
وایستاده گیت در زندان ها
شکنجه گران را منکوب می سازد

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

تومادری، تو همسری تو یک زنی
از خودت بگو، از خودت بگو
اگر شهامت تو را داشته باشم
تو خود خود منی
آری تو یک زنی
تو یک زنی

محمود خلیلی
06.03.2015

This entry was posted in محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af-%d8%ae%d9%84%db%8c%d9%84%db%8c/), گفتگو های زندان (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d9%81%d8%aa%da%af%d9%88%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86/), زندان (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b2%d9%86%d8%a7%d9%86/), شعر (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b4%d8%b9%d8%b1/).

گرامی باد یاد ونام رفیق جانفشان فدایی امیر هوشنگ صفائیان، نوشته محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/2015/02/20/amir_hoshang_safaiean_20150220

IMAGE (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/TYPE/IMAGE/) POSTED ON FEBRUARY 20, 2015 (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/2015/02/20/AMIR_HOSHANG_SAFAIEAN_20150220/)



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_1.jpg)

امیر هوشنگ صفائیان



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_2.jpg)

امیر هوشنگ صفائیان

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

داون لود نسخه پی دی اف مقاله: گرامی باد یاد ونام رفیق جانفشان فدایی امیر هوشنگ صفائیان
(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_mahmoud_khalili.pdf)

یاد بعضی نفرات

روشنم می دارد

قوتم می بخشد

ره می اندازد

و اجاق کهن سرد سرایم

.گرم می آید از گرمی عالی دمشان

نام بعضی نفرات

.رزق روحم شده است

وقت هر دلتنگی

سویشان دارم دست

جرئتم می بخشد

.روشنم می دارد

(نیما یوشیج)

وقتی انسان دفتر ذهنش را ورق می زند ناخودآگاه یاد بعضی چیزها و یا نفرات توقفگاهی می گردد برای باز نگری لحظات گم شده، حسی که نشان می دهد چیز با ارزشی سرجای خودش نیست و جای خالی آن را به تلخی حس می کنی، تلخی ای که تااعماق وجود انسان نفوذ می کند.این احساس که بیان آن دشوار و سخت می نماید لحظاتی ذهن را مشغول می دارد و تلخ ترین لحظات زمانی است که یاد عزیزی می افتی و همه گوشه و کنار و زوایا را جستجو می کنی و در روشنایی افق فقط رد پای او را در راه می بینی. بی هیچ درنگی بدنبالش می دوی و در حالی که می دانی هیچگاه دیگر خود، خود او نخواهی دید ولی تلاش می کنی ، تلاش می کنی و باز هم تلاش می کنی تا راهش را دنبال کنی و می دانی یاد بعضی نفرات روشنت می دارد، قوتت می بخشد، .... رفیق جانفشان فدایی امیرهوشنگ صفائیان از این تبار بود. رفیق امیر اول اسفند 1339 در خانواده ای متوسط در تهران متولد شد.بر اساس داشته هایی که شخصا" از خود او دارم مثل اغلب جوانان هم نسلش در کوران قیام 1357 وارد مبارزات سیاسی شد و رفته رفته شخصیت سیاسی اش شکل گرفت. او فعالانه در قیام مشارکت داشت. گرایش او به سازمان چریک های فدایی خلق ایران مسیر جدیدی برای او بوجود آورد.در سال 58 دیپلم گرفت .در آن زمان مدت سربازی کاهش پیدا کرده بود و اندکی بعد به سربازی رفت. او دوران سربازی خود را در پادگان نیروی هوایی دزفول طی کرد. در زمان سپری نمودن سربازی بعنوان یک عنصر سیاسی و انقلابی فعالیت خود را با پخش اعلامیه و تراکت های سچفخا ادامه داد. اواخر دوران سربازی او مصادف بود با انشعاب در سچفخا و هم صدا و همگام شدن جریان اکثریت با حاکمیت. رفیق امیرهوشنگ با آگاهی کامل از همان ابتدای انشعاب فعالیت خود را با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران(اقلیت) پیگیری نمود و در جهت گسترش اهداف انقلابی سازمان فعالیت خود را تداوم بخشید. با پایان گرفتن دوران سربازی رفیق امیر فعالیت تشکیلاتی خود را متمرکز و گسترده ادامه داد. رفیق امیر هوشنگ در بخش کارگری تشکیلات در بخشی که مسئولیت آن بر عهده رفیق جانفشان فدایی نفیسه ناصری(نسترن) فعالانه حضور موثری داشت. رفیق امیر هوشنگ صفائیان در اولین روز(یک فروردین) سال 1362 ازدواج کرد متاسفانه چند ماه پس از ازدواج با ضربه به بخش کارگری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران(اقلیت) دستگیر شد. رفیق با استقامت و ایستادگی شکنجه های دوران بازجویی را تحمل کرد و در یک بیدادگاه چند دقیقه ای به پنج سال زندان محکوم گردید. دهم فروردین 1363 نسیم یادگار رفیق پا به .عرصه وجود گذاشت و بدین ترتیب: *نسیم فروردین و زان به بستان شد*

:خاطراتی از رفیق جانفشان امیرهوشنگ صفائیان را در زیر ملاحظه خواهید نمود

فروردین ماه 1363بود چند وقتی بود بی قراری را در چهره رفیق امیر هوشنگ ملاحظه می کردم یکی دو بار سعی کردم جویای این همه بی قراری و انتظارباشم اما با » لبخند همیشگی از پاسخ دادن طفره می رفت.روز ... قبل از ... با ... صحبت کردم و ... را ... دیدم ... ملاقات بود. خلاصه نامش ر... تعجب دیدم از یکی از رفقا تقاضای یک نخ سیگار کرد. این حرکت او برای همه ما عجیب، غریب بود وقتی قیافه های شگفت زده ما را دید درحالی که دو دستش را مشت کرده و بالای سرش در هوا تکان می داد بلند بلند تکرار کرد من پدر شدم، من پدر شدم این همه شادی و شعف در آن شرایط سخت همه ما را به وجد آورد سیل بوسه تبریک برگونه (مایش جاری شد.» (نقل قول از طرف یکی از هم سلولی های رفیق امیرهوشنگ

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_3.jpg)

گرامی باد یاد ونام رفیق جانفشان فدایی امیر هوشنگ صفائیان

رفیق امیرهوشنگ علاقه فراوانی به ورزش بویژه فوتبال داشت و در این رشته هم از تبحر خوبی برخوردار بود. مشکل اصلی فوتبال بازی کردند با دمپایی یا پای برهنه زخمی و آسیب دیدن پاها بود با ابتکار زنده یاد رفیق جانفشان منصور نجفی شوشتری و با همکاری رفقا امیرهوشنگ، زنده یاد رضا شعبانی، رفیق جانفشان محمود قاضی پور و ... با سر هم کردن دمپایی ها و لئیم کردن آنها بوسیله قاشق و بستن کش به پشت آن دمپایی ها آنها تبدیل به کفش فوتبال شد و از آسیب دیدن پاها کاسته شد. فراموش نمی کنم قرارشد برای زنده یاد رفیق مسعود طاعتی زاده هم یک جفت کفش درست شود. رفقا منصور و امیرهوشنگ پذیرفتند این کار را انجام دهند. بخاطر اینکه پای رفیق مسعود شماره 46 بود و آنها مجبور شدند از دو جفت دمپایی برای ساختن این کفش استفاده کنند زمانی که کفش های او حاضر شدند اغلب زندانیان برای دیدن آن سرک می کشیدند.تیم سازنده کفش برای تعدادزیادی از زندانیان کفش درست کردند. بعد از دوران خدایی حاج داود رحمانی در زندان قزل حصار زندانیان سیاسی مقاوم و مبارز روحیه دو چندان پیدا کرده بودند از جمله دربند یک واحد یک زندان قزل



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_sa

گرامی باد یاد ونام رفیق جانفشان فدایی امیر هوشنگ صفائیان

حصار(که اختصاص به زندانیان چپی داشت که در بدترین شرایط دوران حاج داود رحمانی مقاومت کرده بودند) این جو کاملا" مشهود بود به ویژه بعد از ورود تعدادی کتاب در دوران میثم کراسی (توسط میثم رئیس زندان وقت غرفه کتاب گذاشته شد و زندانیان تعداد زیادی کتاب خریدند) روابط سیاسی شکل مشخص تری به خود گرفت. این یک اصل در زندان است که زندانی با وجود ارتباط گسترده با سایر زندانیان تنها با یک نفر بیش از همه احساس نزدیکی می کند. رفیقمان امیر هوشنگ هم یک یارغارداشت که خیلی مواقع با هم بودند. سال 1365 نود درصد زندانیان بند یک واحد یک قزل حصار به سالن 2 زندان گوهردشت منتقل شدند. در سالن 2 رفیق امیر هوشنگ بهمراه چند رفیق دیگر ردیف اول پلیت های(ورقه های فلزی نصب شده جلو پنجره ها) پنجره توی حسینیه که مشرف به سالن ملاقات بود را بالازده بودندبطوری که می شد از زیر این نرده فلزی تردد افراد بویژه خانواده هایی که برای ملاقات می آمدند را دید.روزهای ملاقات رفیق امیرهوشنگ یک پای ثابت این پنجره بود وقتی که سربه سر او می گذاشتم گاهی دو سه نفره جلو پنجره می ایستادیم و جا نبود او با قدرت بدنی خوبی که داشت همه ما را کنار می زد و می گفت: روزهای ملاقات اینجا مخصوص باباها است یالا کنار کنار بزارید مهدی هم بیاد (منظور زنده یاد مهدی دایی بود) یک قسمت را هم به یارغارش اختصاص می داد. ما هم برای او خط و نشان می کشیدیم که : بعد از ملاقات یک هفت طبقه مهمان مایی هر کاری دلت می خواد بکن . یادش بخیر بعد از ملاقات او را داخل یکی از سلول ها هل می دادیم و با قلقلک و چربی گیری روی زمین می خواباندیم و یک هفت طبقه انسانی روی اومی ساختم(مثل فوتبالیستها که گل می زنند) دراثر شرایط زندان و کمبود ویتامین ها لثه های رفیق به شدت .حساس شده بود و سریع شروع به خونریزی می کرد ازاین رو خیلی زود از شر این جماعت خلاص می شد



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_5.jpg)

از کارهای دستی امیرهوشنگ صفائیان

با تفکیک سالن ها به زندانیان چپ و مذهبی همچنین بر اساس مدت محکومیت رفیق امیر هوشنگ به سالن 8 زندان گوهر دشت منتقل شد و من و یارغار او بخاطر احکام بالای ده سال به سالن 6 منتقل شدیم و پس از مدتی رفقایی که از اوین منتقل شده بودند را در بین سالن ما و سالن 8 جا داده بودند. اطلاعات و اخبار بیرون و درون زندان از طریق رفقا بند به بند می گذشت و در اختیار اغلب زندانیان قرار می گرفت. رفیق امیر هوشنگ از بند خودشان با رفقای اوین در ارتباط بود و یکی از رفقای اوینی(که خوشبختانه زنده است) با من در ارتباط بود در اصل می شود گفت وظیفه اصلی انتشار اخبار به عهده رفیق امیرهوشنگ بود که با درایت و زحمت فراوان این کار را به .خوبی انجام می داد

شهریور 1367 برای بار دوم به بیدادگاه رفتم تعداد زیادی از زندانیان را که حکم بالای ده سال بود برای این بیدادگاه جدا کرده بودندو همه انها[illegible] آخرین نفری بودم که به بیدادگاه [illegible] عجیب قضیه تغییر کرد و با تهدید در خصوص اینکه اگر در مورد کشتار و این بیدادگاهها پیش کسی حرفی بزنم حکم اعدام برایم اجرا خواهد شد از بیدادگاه به بیرون هدایت شدم وداخل راهرو پیش زندانیانی که حکم بالای 10 سال داشتندقرارگرفتم. بجز من هیچکدامشان این مرحله را طی نکرده بودند. جو داخل راهرو هم بهم ریخته بود و تقریبا" هیچ کنترلی نمی شد از اینرو من مسایل پیش آمده و هدف از تشکیل این بیدادگاهها را برای آنها توضیح دادم چون می

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

دانستم اگر وارد این بیدادگاه شوند احتمال اعدام هرکدامشان زیاد است بویژه که همه ما حکم بالای ده سال را داشتیم. پس آگاهانه رفتن به بیدادگاه می توانست کمک فراوانی به تصمیم گیری درست هر شخص نماید. در جمع که منتظر بودیم یار غار رفیقمان امیر هوشنگ هم بودهیچ کس به کارمان کاری نداشت. تا غروب که پاسداری آمد و همه را به خط کرد و در مسیر آمفی تئاتر مرگ حرکت کردیم ولی ما را به طبقه بالا بردند و داخل یکی از سالن های انداختند. چشم بند ها را که برداشتیم دیدیم درب همه سلول ها بسته است و داخل راهرو موکتی سراسری پهن بود با تعدادی پتوکه کنار دیوار قرار داشت. در همان لحظات اولین دو نفرناشناس را بین خودمان دیدیم پس از چندی متوجه شدیم از زندانیان کرمانشاه هستند. چون بلافاصله بساط نماز را به پا کردند به آنها مشکوک شدیم و با این دید که احتمال آنتن و تواب بودن آنها وجو داشت سعی کردیم مسایل امنیتی را بیشتر رعایت کنیم از این رو در حالی که آن دو سرگرم نماز بودند ما دایره وار شروع به قدم زدن کردیم. همه دنبال این بودند بدانند چه کسانی اعدام شدند و چه کسانی باقی مانده اند از این رو می پرسیدند. محمود قاضی من می گفتم: رفت، مجید ولی – رفت، محسن رجب زاده- رفت- کیوان مصطفوی-رفت،محمدعلی پژمان- رفت، زارعباس(عباس رئیسی)- رفت، حسین حاج محسن- رفت، طولانی(مسعود طاعتی زاده)- هست، مسعود پ- هست، محمد علی بهکیش- رفت و..... یارغار رفیق امیر هوشنگ چند بار بین سئوالات دیگران پرسید: امیرهوشنگ؟ من بخاطر نزدیکی خانوادگی شان خودم را به نشنیدن می زدم و نفر بعدی را خودم می گفتم. او که جواب نگرفته بود هر بار با نگرانی بیشتر می پرسید. با آخرخودش را به من رساند و متوقفم کرد در حالی که به چشمانم نگاه می کرد گفتم : رفت. می دانستم بار سنگینی روی دوشش احساس می کند. رنگ و رویش دگرگون شده بود و به سختی گام بر می داشت. پس از لحظه ای نشست و من در کنارش قرار گرفتم. شاید تلاش کرد اشکش را کسی نبیند. بعدها که با هم وارد بند 8 شدیم وقتی با هم قدم می زدیم امیدواربود دوباره ماشین کشتار راه بیفتد تا حداقل او را با خود ببرد. می گفت: من نمی دانم چه خواهد شد؟ امیری که چند ماه دیگر باید آزاد می شد اعدام شد و ما ماندیم. شاید ماندیم تا برای عزیزانمان توضیح دهیم جنایت و کشتارنظام سرمایه داری هیچ مرز و معیار مشخص ندارد گاهی مثل سیل، زلزله و آتشفشان سرازیر میشود تا مرحله سکون همه چیز و همه کس را با خود می برد. به او گفتم : روزی نوبت ما خواهد رسید، روزی پرده ها کنار خواهد رفت و روزی همه حقایق عریان خواهد شد و آن روز فقط با سرنگونی نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی محقق خواهد گردید. ما بازماندگان این کشتار نباید خاموش باشیم و نباید از یاد ببریم و نباید گذشت کنیم از خون .عزیزترین عزیزان سوسیالیسم و آزادی

گرامی باد یاد همه مبارزین راه سوسیالیسم و آزادی

گرامی باد یاد رفیق جانفشان فدایی امیر هوشنگ صفائیان

زنده باد سوسیالسیم، زنده باد آزادی

سرنگون باد کلیت نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی

محمود خلیلی

اول اسفند 1393

کارهای دستی یکی از سرگرمی های زندانیان بود به ویژه کسانی که متاهل بودند و فرزندی نیزداشتند. بافتن کیف از نخ تابیده جوراب(جوراب شکافته می شد و سپس با یک* خمیر دندان پر تابیده می شد) یا نخ بلوز بافتنی ، حکاکی روی سنگ یا چوب و در پاره ای از موارد روی فلز (جلوی درب ورودی حسینیه یک ورق آلومینیومی روی پارکت ها قرار داشت) که از جلو درب حسینیه باز شده بود و بوسیله یک نصفه اره آهن بر یا اره آمپول بر برش داده می شد سپس روی آن با سوزن یا میخ که تبدیل به مقار شده بود کنده :کاری می شد(شعر یا تصویر) این عمل کنده کاری روی چوب نیز انجام می گرفت در زیر نمونه هایی از کارهای بیاد ماندی رفیق امیرهوشنگ را در زیر می آورم



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_6.jpg)

از کارهای دستی امیرهوشنگ صفائیان

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

Close and accept



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_7.jpg)

از کارهای دستی امیر هوشنگ صفائیان



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_8.jpg)

از کارهای دستی امیر هوشنگ صفائیان



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_9.jpg)

از کارهای دستی امیر هوشنگ صفائیان

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

Close and accept



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/amir_hoshang_safaiean_10.jpg)

از کارهای دستی امیرهوشنگ صفائیان

This entry was posted in مقالات (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d9%82%d8%a7%d9%84%d8%a7%d8%aa/), محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af-%d8%ae%d9%84%db%8c%d9%84%db%8c/), یادمان ها (https://dialogt.wordpress.com/category/%db%8c%d8%a7%d8%af%d9%85%d8%a7%d9%86-%d9%87%d8%a7/), گفتگوهای زندان (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d9%81%d8%aa%da%af%d9%88%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86/), گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d8%b1%d8%af%d9%87%d9%85%d8%a7%db%8c%db%8c-%d8%b3%d8%b1%d8%a7%d8%b3%d8%b1%db%8c-%d8%af%d8%b1%d8%a8%d8%a7%d8%b1%d9%87-%da%a9%d8%b4%d8%aa%d8%a7%d8%b1-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86%db%8c%d8%a7/), جنبش دادخواهی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%ac%d9%86%d8%a8%d8%b4-%d8%af%d8%a7%d8%af%d8%ae%d9%88%d8%a7%d9%87%db%8c/).

با سیاهکل در زندان محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/2015/02/05/siahkal-2015/)

IMAGE (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/TYPE/IMAGE/) POSTED ON FEBRUARY 5, 2015 (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/2015/02/05/SIAHKAL-2015/)



(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/180px-siyahkalpolicestation.jpg)

بهمن ديگري در رسيد تا خاطرات پر فراز و نشيب يک جنبش در برابر ديدگان مان رژه بروند. فراز و فرودهايي که نارسائي هاي ما را در برابر برخورد با دشمني تا بن ۱۹ .دندان مسلح به نمايش در مي آورند و از طرف ديگر درنده خوئي سرمايه را عريان تر نمايان مي سازند

سلاح، سلاح مي طلبد و تفکر، تفکر. پس بايد با سلاح تفکر و تفکر مسلح به جنـگ غارتگران سرمايه در ايران و سراسر جهان رفت که جهان وطني، آرمان جانفشانان سياهکل .بود

.من در اين نوشتار کوتاه، نگاهي دارم به برگزاري مراسم سياهکل درزندانهاي سرمايه سالاران اسلامي حاکم بر ايران که خودم در آن ها شرکت داشته ام

۱۹بهمن ۱۳۶۰ زندان اوين

ظاهرا" بعد از اعتراضات مکرر زندانيان بند ۳ از بندهاي قديم زندان (که عربيه تا اواخر بهمن ماه ۶۰ اعدام ها در پشت بند ۳ انجام مي گرفت و بعدا به سالن تمرين تيراندازي منتقل گرديد) لاجوردي تصميم گرفت هر چه سريع تر بند ۳، از بندهاي قديمي، را از زندانيان مرد تخليه کرده و زنان زنداني بند چهار را به همراه کودکانشان به بند .۳ منتقل کند. از اين رو سوم دي ماه، ۱۳۶۰ من همراه ديگران به آموزشگاه منتقل شدم

هنوز سياست تفکيک زندانيان چپ از مذهبي برقرار نشده بود. از اين رو در تقسيم بندي اوليه (تقسيم بندي دوم و جداسازي نيروهاي چپ از مذهبي در تاريخ سوم اسفند ۱۳۶۰ انجام گرفت) من و شهريار پارسي پور به همراه يکي از هواداران سازمان پيکار به اتاق ۴ سالن ۲ که در يک فرعي کوچک، داخل همان سالن ۲ که همه اتاق ها در بسته بود،

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

.قرار داشت، منتقل شديم. اتاق ۴ اتاق كوچكي به ابعاد ۴×۳ بود كه جمعا" ۱۹ نفر را در خود جا داده بود
تركيب اين اتاق به جز ما سه نفر، دو نفر از هواداران فرقان و يک نفر آرمان مستضعفين بود و ۱۳ نفر ديگر از بچه هاي هوادار سازمان مجاهدين يا در ارتباط با مجاهدين دستگير شده. روابط بسيار خوبي بين اين جمع برقرار بود و تنها يک بريده در اين جمع وجود داشت كه ايزوله شده بود و بچه هاي مجاهد همان شب اول موضوع را با ما سه نفر .چپ در ميان گذاشتند
روز جمعه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ بچه هاي اتاق قدم زنان، يكي يكي به من تبريک مي گفتند و با ابتكار علي اصغر (كسي كه به اتهام كمک به برادر مجاهدش دستگير شده بود و برادرش كه از او كوچک تر هم بود، چندي قبل اعدام شده بود) مسئول اتاق و داود به همراه علي رشتي (كارگر صافكار و نقاشي كه اتهام او رنگ كردن ماشين رجوي در سال ۵۸ يا ۵۹ بود) مراسمي براي ۱۹ بهمن تدارک ديده شده بود تا بدين وسيله مرا هم سورپريز كنند.
بعد از نوبت دستشوئي شب، علي اصغر مسئول اتاق ليوان هاي قرمز را رديف كرد و داخل هر كدام دو حبه قند انداخت و شربتي درست كرد. وقتي بعضي ها با كنجكاوي پرسيدند به چه مناسبت است؟ علي اصغر گفت: تولد محمود است و به بزم شعر و سرود برگزار شد كه علي رشتي به زيبائي اغلب سرودهاي بهمن يک و دو را خواند و سپس شروع كرديم به بازي ميخک. صداي خنده و شادي ما بيش از حد بود و براي ما عجيب بود كه از پاسدارها خبري نيست. حوالي ساعت ۱۱ بلندگو روشن شد و پاسدار «سرلک» شروع به صحبت كرد و طبق معمول كه حرف هاي بي سر و ته مي زد، كسي گوش نكرد و به بازي خودمان ادامه داديم. فقط ما دو كلمه از حرف هاي او را متوجه شديم .««تبريک و تسليت
صبح زود كه براي دستشوئي، پاسدار نجف آبادي درب اتاق را باز كرد، علي اصغر پرسيد: ديشب سرلک چي گفت؟
.پاسدار نجف آبادي گفت: موسي خياباني و زن رجوي در درگيري كشته شدند
!علي اصغر گفت: خالي نبند بابا، داش (داداش) ما خودمون همه را سر كار مي ذاريم، حالا اول صبحي مارو گرفتي؟
.پاسدار نجف آبادي گفت: خالي نبند چيست؟ من كه نفهميدم تو چي مي گي
.علي رشتي گفت: ري مسئول اتاق مي گه چرا الكي ميگي
پاسدار نجف آبادي همه ما را هل داد داخل اتاق. بدون اين كه به اعتراض ما گوش كنه و ما را به دستشوئي ببرد، درب اتاق را بست و رفت. يكي دو نفر كه شديدا به دستشوئي احتياج داشتند، شروع به در زدن كردند و جر و بحث با علي اصغر بالا گرفت كه بابا چيكار داشتي سر به سر اين يارو گذاشتي و از اين حرف ها... كه بعد از يک ربع در باز شد و چند پاسدار جلو در ظاهر شدند، طبق معمول خودمان را عقب كشيديم و آماده كتک خوردن شديم. چند لحظه بعد، پاسدار نجف آبادي راه را باز كرد و مجتبي (معروف به دائي مجتبي و يكي از رهبران گارد ضربت دادستاني و بعد از جليل بنده دومين محافظ لاجوردي) را، با بچه اي حدود يک و نيم سال، پيچيده در پتوي كودكانه سفيدي كه نيمي از آن خوني بود، به جلوي درب هدايت كرد و با لبخند گفت: ديدي آمو اين بچه رجويست. ۱۸ نفر آدم ژوليده با موهاي به هم ريخته و ريش بلند به سمت درب و بچه سرک كشيدند .كه بچه با وحشت شروع به جيغ و گريه كرد

بهمن ۶۱زندان اوين۱۹
سال ۶۱ سالن ۴ بندهاي موسوم به آموزشگاه اوين اتاق ۴۲، سالن ۴ از سوم اسفند ۱۳۶۰ به زندانيان غيرمذهبي و چپ اختصاص پيدا كرده بود. اتاق ۴۲ تقريبا" به دو نيمه تقسيم شده بود. يک طرف توده اي ها و اكثريتي ها و يک طرف ديگر جريانات سياسي چپ قرار داشتند. سعيد راننده تاكسي چندي قبل از توپ پلاستيكي مهره هاي زيباي شطرنج به صورت دو بعدي درست كرده بود و با ابتكار او يک دوره مسابقات شطرنج به مناسبت ۱۹ بهمن برگذار كرديم و جايزه آن را هم يک گلدوزي زيبا قرار داده بود كه به نفر اول در روز ۱۹ بهمن اهداء شد و شب هم مراسم سرود خواني و خاطره برگزار گرديد. البته روز بعد، وقتي نوبت دستشوئي ما رسيد حدود دو ساعت توي دستشوئي زنداني شديم و وقتي به اتاق برگشتيم با حمله مغول وار پاسداران به اتاق مواجه شديم كه همه چيز را به هم ريخته بودند و شطرنج و مقداري كارهاي دستي را با خودشان برده .بودند به خاطر داشتن شطرنج اتاق را يک هفته از هواخوري محروم كردند

۱۹بهمن ۶۲ زندان قزل حصار
سال ۱۳۶۲ زندان قزل حصار بند يک واحد يک، زمستان ۶۲ زمستاني كه خداوندگار قزل حصار (حاج داود رحماني) با برپائي قيامتش تركتازي مي كرد. هنوز هيمه آتش قيامتش در بند زنان شعله ور بود ولي در بند يک واحد يک، سگان دست آموزش (آرمان فروشان يا به اصطلاح توابين) سر برآستان مي ساييدند تا شايد به مناسبت ۲۲ بهمن .مورد عفو واقع گردند
معمولا" ملاقات ها هر دو هفته يک بار شنبه ها برقرار بود و بعد از هر ملاقات همه در انتظار ضرب و شتم بعد از ملاقات لحظه شماري مي كرديم، همه ما با لنگ، شالِ كمر و مچ بند براي خودمان درست كرده بوديم و بعد از ظهر شنبه ها بعد از ملاقات شرايط مضحكي در سلول ها به وجود مي آمد. اغلب بچه هايي كه احتمال مي دادند به زير هشت .فرا خوانده شوند، در حالي كه لباس ملاقات را در مي آوردند شال و مچ بندها را زير لباسشان مي بستند
شنبه ۱۷بهمن بعد از ملاقات، حدود ساعت هفت بعد از ظهر، تقريبا" پانزده نفر را بيرون كشيدند و پس از ضرب و شتم با چشم بند آن ها را در راهرو واحد يک، سرپا نگه داشتند. تا صبح پنج نفر را برگرداندند و تا آخر شب يكشنبه پنج نفر ديگر را به سلول ها فرستادند. پنج نفر بقيه را براي عبرت به زير هشت بند منتقل كردند. اين پنج نفر، عبارت .بودند از ۱- همايون آزادي ۲- علي – ب ۳- محمود- گ ۴- جميل از بچه هاي كرد ۵-جواد – م از سلول ما (سلول۱۹) ۲ نفر زير هشت بودند، جواد و همايون
روز دوشنبه بود و ۱۹ بهمن ولي پنج نفر از عزيزان ما هم چنان زير هشت سرپا ايستاده بودند، از صبح كه بلند شديم با نگاه هاي مان و لبخندهاي مان ۱۹ بهمن را به همديگر (دور از چشم جاسوسان) تبريک مي گفتيم. از لاي نرده ها سلول هاي مقابل را نگاه مي كرديم تا نگاه هاي مان در هم گره خورده و پيام هاي نهفته در دل ها را به يكديگر انتقال .دهيم
چهل و هشت ساعت از سرپا ايستادن بچه ها مي گذشت. شب هنگام، دعاي توسل به رسم هميشه از بلندگوها پخش مي شد و صداي بلندگوها به حدي بود كه به هيچ عنوان نمي شد خوابيد. حوالي ساعت ۱۲ يک بار ديگر بچه ها را به راهرو واحد بردند و پس از كتک مفصلي كه به آن ها زدند، اجازه دادند به سلول ها برگردند. من روي زمين نزديک درب دراز كشيده بودم با خوشحالي لبخندي به همايون زدم كه از چشم بازرس ژاور (محمد آوندي يكي از كثيف ترين توابين) دور نماند و پس از چند لحظه دوباره برگشت و به .من گفت همراهش بروم
وقتي زير هشت رسيدم، چشم بندي به چشمم زدند و دوباره پس از كتک زدن، مرا به سلول ۱۹ (سلول توابين) بردند. در سلول را باز كردند و من به راهرو واحد منتقل شدم و چند پاسدار به همراه توابين شروع به ضرب و شتم من كردند. مدتي در همان راهرو ايستاده بوديم كه پاسداري با عجله آمد و درب بند را باز كرد و به من گفت: برو تو تكرار نشود. من كه هنوز از كتک هاي خورده گيج بودم، وارد بند شدم و يک راست به سلول خودمان برگشتم. برام عجيب بود كه چه راحت دست از سرم برداشتند. توي جايم دراز كشيدم كه دوباره صداي بلندگوها بلند شد. دختري با حالت هيستيريک شروع كرد به صحبت كردن. او خواهر يكي از هم سلولي هاي من بود. تازه .متوجه شدم براي چي بوده و بعد فهميدم كه اين دختر اولين كسي بوده كه در قيامت بريده

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

بهمن ۶۳ زندان قزل حصار۱۹

اوائل بهمن درگيري بر سر كار اجباري يكي ديگر از بازي هايي بود كه «ميثم» (رئيس زندان قزل حصار بعد از حاج داود رحماني) شروع كرده بود. سلول ۱۷ سلولي كه من هم در آنجا بودم، اولين سلولي بود كه براي كار اجباري به بيرون از بند كشيده شد و از جمع ۳۳ نفره ۱۱ نفر حاضر نشدند تن به كار اجباري بدهند. از اين رو اين تعداد به قرنطينه و بعد زير هشت داخل بند منتقل شدند.

پس از چندين ساعت، همه بچه ها را به سلول فرستادند، به جز من كه بعد از ۲۴ساعت به سلول فرستاده شدم. و بلافاصله سلول مرا عوض كردند و من به سلول هشت منتقل شدم.

سلول ۸ به طوركامل تركيبي از بچه هاي مقاوم قيامت را شامل مي شد كه تا برچيده شدن قيامت در آنجا بودند و با من ۱۲ نفر مي شديم. دو نفر از بچه هاي آرمان مستضعفين دو نفر فرقاني چهار نفر از بچه هاي مجاهد و سه نفر از بچه هاي چپ كه حالا با من ۴ نفر مي شديم. اين سلول به خاطر بچه هاي قيامت جو ويژه اي داشت، غالبا" سكوت بر فضاي سلول حاكم بود و با وجود اين كه اين بچه ها ماه ها بود از قيامت خارج شده بودند ولي هنوز به حالت جديد خو نگرفته بودند. مثلا" صحبت كردن آن ها به شكل خيلي آهسته بود و هيچ يک با صداي بلند حرف نمي زدند. بيشتر به مطالعه وكارهاي دستي مشغول بودند و بعضا" به تنهائي قدم مي زدند.

اين شرايط، چند روز اوليه خوشايند نبود ولي چون به ۱۹ بهمن نزديک مي شديم من هيجان ويژه اي داشتم. وقتي مسئول اتاق، علي كه به راستي خطاط و نقاش چيره دستي بود، از بچه ها براي ليست فروشگاه نظرخواهي مي كرد، من از او خواستم به صورت استثنائي، اين بار براي من ليست جدائي از فروشگاه خريد كند.

اين حركت من شوكي بود به جمع در عين اين كه چند بسته خرما و كمپوت و نان سوخاري سفارش دادم ولي انصافا" كوچک ترين حركت ناصحيحي در رابطه با من انجام ندادند و بعد از اين كه سفارشات من آمد، تعجب آن ها بيشتر شده بود كه من نه تنها از آن ها استفاده نمي كنم بلكه جيره پنيرم را هم داخل شيشه اي مي ريزم ولي بقيه جيره ها و خريدها را به صورت عادي با جمع استفاده مي كردم.

زنده ياد همايون آزادي و اسدالله و يكي ديگر از بچه هاي ديگر هم هر روز جيره پنيرشان را مخفيانه براي من مي آوردند.

روز ۱۷ بهمن در حال قدم زدن بودم. فرزاد، از بچه هاي مجاهد، كسي كه در اتاق هم به جز من با كسي ديگر سلام و صحبتي نمي كرد، به سراغم آمد و بي مقدمه گفت: نمي خواهي بگوئي اين بازي ها چيه كه در مي آوري؟

با تعجب گفتم: كدام بازي ها؟

گفت: خريد مستقل كه ايرادي ندارد ولي چرا جيره پنيرت را نمي خوري؟ چرا پنيرت را توي شيشه و توي ساک ات مي گذاري؟

برام جالب بود كه وقتي او متوجه شده من پنيرم را داخل ساک مي گذارم، حتما" متوجه همايون و اسدالله و رفيق ديگه هم شده. از اين رو گفتم: مي خواهم يک نفر را سورپريزكنم و برايش جشن تولد بگيرم. با اين حرف من ظاهرا" قانع شد و چيزي نگفت.

صبح ۱۹ بهمن وقتي صبحانه مي خورديم، به جمع گفتم امروز مي خواهم كيک درست كنم. اگر ممكنه من روي تخت طبقه سوم بنشينم. همه موافقت كردند و حدس زدم كه موضوع را فهميده اند. از اين رو فرزاد گفت من توي راهرو قدم مي زنم و اگر وضعيت قرمز شد، خبرت مي كنم. بچه هاي ديگر هم بدون اين كه پرسشي بكنند شروع كردند به پوست كندن خرما و خرد كردن نان سوخاري. من هم روي تخت سوم تخت را خالي كرده و با پلاستيک هاي نان بخش بزرگي از نئوپان را پوشاندم.

علي مسئول اتاق، يک قوطي شير خشک و يک قالب پنير برايم آورد و با خنده گفت: تكي خوري به قيافه ات نمي اومد. حالا اين كيک را تكي مي خوري يا به ما هم چيزي مي ماسه؟

گفتم: شايد به خودم نرسه ولي سهم قيامتي ها سر جا شه.

گفت: براي سالگرد سياهكل درست مي كني؟ اگه بخواهي من چيزي (با خامه) روش بنويسم حاضرم اين كار را بكنم. منهم اين روز را گرامي مي دارم و به تو اين روز را تبريک مي گويم.

بعد از ظهر كار كيک تمام شده بود، علي را صدا كردم براي نوشتن. او كارش را با هنرمندي انجام داد و به زيبائي و مهارت آرم سازمان را روي كيک نقاشي كرد. اين كيک بين سلول ها با عنوان اين كه تولد پسر برادر محمود است، پخش شد و جالب اين كه تا مدت ها همايون آزادي و بعضي از بچه ها سر به سر من مي گذاشتند و مرا عمو صدا مي كردند كه اين اسم به مناسبتي ديگر اسم مستعار من در زندان باقي ماند.

بهمن ۶۴زندان قزل حصار۱۹

حالا ديگر جا افتاده بود كه مناسبت هاي مختلف را مي توانيم به شيوه هاي خاص و متناسب با وضعيت موجود برگزار كنيم. مثل ۳۱ فروردين، ۸ تير، سالگرد صمد و سيامک اسديان و...

بهمن ۶۴ در قزل حصار بار ديگر با همكاري تعداد زيادي از بچه ها برگزار شد. بعد از پخش كيک تقريبا" تعداد زيادي از بچه ها به هواي تماشاي فوتبال و واليبال كنار۱۹ زمين و حوالي باغچه هائي كه بچه ها با تلاش فراوان درست كرده بودند، گرد آمديم و هركس شعري سرودي مي خواند. يادش گرامي «مجيد ولي» كسي بود كه اشعار را سينه به سينه حفظ مي كرد و چند قطعه از اشعاري را كه من به مناسبت هاي مختلف گفته بودم، در اين مراسم خواند. شعر «صداي بايانچه مي آيد» را به زيبائي دكلمه كرد.

بهمن ۶۵زندان گوهردشت۱۹

۱۱بهمن ۶۵ حدود ده روز بود كه من از انفرادي به سالن يک منتقل شده بودم. به عنوان مسئول سالن دو، در رابطه با برگزاري شب يلدا به انفرادي منتقل شده بودم و بعد از ۴۰ روز به سالن يک منتقل شدم، بچه ها تدارک خوبي ديده بودند.

محمد علي بهكيش، كيوان مصطفوي، محسن رجب زاده، ممدو، توحيد، مصطفي، منوچهر و چند نفر ديگر از بچه ها براي اولين بار با تبادل نظر و راي گيري تصميم گرفتيم از جريانات چپ ديگر (به جز توده اي ها و اكثريتي ها) براي شركت در اين مراسم به صورت رسمي دعوت به عمل آورديم.

واهيک، از بچه هاي راه كارگر، كه با هنرمندي از تخته هاي جعبه ميوه، گيتار زيبا و بي همتائي ساخته بود با هنرمندي اش گرماي خاصي به اين مراسم بخشيد. اين مراسم با خوش آمدگوئي و شعر و سرود و ترانه آغاز شد و با سرود انترناسيونال خاتمه يافت.

عزيز جانفشان، سيامک الماسي كه در سالن ۳ به عنوان تنها چپ آن بند دوره ي بالاي ۱۰ سال سرخي نوشته بود، «۱۰ بهمن سالگرد تولد سازمان ما» را از آن ها براي ما به بيرون آويزان كرد كه براي دقايقي جمع ما را به شعف آورد.

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)
Close and accept

بهمن ۶۶زندان گوهردشت۱۹
با تقسيم بندي جديد در سالن ۶ قديم و ۱۶ تازه تاسيس، براي زندانيان با احكام بيش از ۱۰ سال قرار گرفتم. در اين بند حدود ۳۵ تا ۴۰ زنداني بهائي هم وجود داشت. ارتباط ما از يک طرف با بهداري بود و از طرف ديگر با بند اويني ها، كه روابط به سرعت برقرار شد. ۱۹ بهمن ۶۶ به خاطر در اختيار نداشتن سلول هاي بزرگ (مثل سالن يک و دو) با مشكل جا روبرو بوديم ولي اين باعث نشد كه مراسم برگزار نشود. البته مجبور شديم مراسم را در دو سلول مقابل هم برگزار كنيم. اين مراسم با سرود و شعر و آوازهاي متنوع و قرائت پيامي از طرف تعدادي از بچه هاي اويني، اين پيام از طريق رفيق جانفشان همايون آزادي به دست ما رسيده بود، برگزار گرديد و با خواندن سرود انتر ناسيونال .پايان يافت

بهمن ۶۷ زندان گوهردشت؟۱۹
مي گذرد در شب آئينه رود
خفته هزاران گل در سينه رود

چهاردهم بهمن ۱۳۸۴

(http://www.dialogt.net/index.php?id=98) برای مقالات دیگر از همین نویسنده اینجا کلیک کنید


(https://dialogt.files.wordpress.com/2015/02/180px-siyahkalpolicestation.jpg)

This entry was posted in محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af-%d8%ae%d9%84%db%8c%d9%84%db%8c/), یادمان ها (https://dialogt.wordpress.com/category/%db%8c%d8%a7%d8%af%d9%85%d8%a7%d9%86-%d9%87%d8%a7/), گفتگوهای زندان (https://dialogt.wordpress.com/category/%da%af%d9%81%d8%aa%da%af%d9%88%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86/), زندان در ایران (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b2%d9%86%d8%af%d8%a7%d9%86-%d8%af%d8%b1-%d8%a7%db%8c%d8%b1%d8%a7%d9%86/).

نگاه هفته: گزیده ای از رسانه های تصویری، ما همانیم، شصت و هفتی ها
(https://dialogt.wordpress.com/2015/01/15/sima_1/)

IMAGE (HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/TYPE/IMAGE/) POSTED ON JANUARY 15, 2015
(HTTPS://DIALOGT.WORDPRESS.COM/2015/01/15/SIMA_1/)

گزیده ای از رسانه های تصویری در این هفته را به مرور پنج سخنرانی و برنامه ی ارائه شده در پنجمین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران اختصاص داده ایم. با تشکر از کمیته هنری گردهمایی سراسری که در تولید و ارائه این برنامه ها تلاش بی وقفه داشته اند. بلوگ گفتگوهای زندان

نخست، سروده و دیکلمه ی یادماندنی رهیاب تحت عنوان "ما همانیم، شصت و هفتی ها"، کاری از : کمیته ی هنری گفتگوهای زندان به یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت را می بینیم. سپس در موضوع "سرکوب در جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی ایران: جنبش کارگری، خلق‌ها، زنان و جوانان"، سخنرانی های مریم محسنی: فعال کارگری و یکی از بنیان گذاران خانواده‌های گلزار خاوران، در مورد مسائل جنبش کارگری، محمود خلیلی از جانبدربردگان کشتار 1367 درباره روش‌های شکنجه و امین :قضائی در مورد جنبش جوانان و دانشجویی ارائه شده اند و در پایان شعر خوانی زیبای سرژ آراکلی در پنجمین گردهمایی سراسری را می بینیم

سروده و دیکلمهء رهیاب کاری از : کمیته ء هنری گفتگوهای زندان به یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

Close and accept

سرکوب در جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی ایران: جنبش کارگری، خلق‌ها، زنان و جوانان

سخنرانی مریم محسنی: فعال کارگری و یکی از بنیان گذاران خانواده‌های گلزار خاوران، در مورد مسائل جنبش کارگری

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

سخنرانی محمود خلیلی: روش‌های شکنجه

Close and accept

سخنرانی امین قضائی: در مورد جنبش جوانان و دانشجویی

شعر خوانی سرژ آراکلی در پنجمین گردهمایی سراسری

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

Close and accept

This entry was posted in محمود خلیلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af-%d8%ae%d9%84%db%8c%d9%84%db%8c/), مریم محسنی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d9%85%d8%b1%db%8c%d9%85-%d9%85%d8%ad%d8%b3%d9%86%db%8c/), امین قضایی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%a7%d9%85%db%8c%d9%86-%d9%82%d8%b6%d8%a7%db%8c%db%8c/), رهیاب (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b1%d9%87%db%8c%d8%a7%d8%a8/), رسانه های تصویری (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b1%d8%b3%d8%a7%d9%86%d9%87-%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%aa%d8%b5%d9%88%db%8c%d8%b1%db%8c/), سرژ آراکلی (https://dialogt.wordpress.com/category/%d8%b3%d8%b1%da%98-%d8%a2%d8%b1%d8%a7%da%a9%d9%84%db%8c/).

جستجو

Search

مقولات و نویسندگان

(محمود خلیلی 18) ▼

بلوگهای دیگر

Prison's Dialogue (http://dialogt.eu/)

گفتگوهای زندان (https://dialogt.wordpress.com)

Prison's Dialogue (http://dialogt.de/)

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

Close and accept

فراپیش (http://farapish.wordpress.com)

مطالب منتشره در بلاگ گفتگوهای زندان: Prison's Dialogue

سالی دیگر، سالگردی دیگر، سعید یوسف (http://dialogt.de/saied_yousef-9/)

دلبر ما، «مادر گلی»، عباس هاشمی (http://dialogt.de/abas_hashemi_abk/)

فوتبال در زندان محمود خلیلی (http://dialogt.de/footbal-zenda-17-06-2018/)

گفتگو با عباس هاشمی درباره تحولات روزهای اخیر ایران و خروج امریکا از توافق اتمی (http://dialogt.de/abass_hashemi/)

مارکس تری‌یر، منوچهر (http://dialogt.de/matlab/)

هنوز و همیشه – از پس دو سَدِه، بهروز داودی (http://dialogt.de/soroud/)

شب نامه شماره 26، بیستم و هفتم اردیبهشت 1397 منتشر شد (http://dialogt.de/shabnameh-26/)

اخبار زندان هفته آخر اردیبهشت ماه1397 (http://dialogt.de/zendan-9/)

#معلم_تنها_نیست #از_معلم_بگو :: اعتراض معلمان به وزیر آموزش و پرورش در توئیتر؛ - (http://dialogt.de/zendan-8/)

اخبار زندان اردیبهشت ۱۳۹۷ (http://dialogt.de/zendan-7/)

Advertisements



Islington: If You Were Born Between 1953 & 1979 And Have No Life Insurance You Must Read This

Report this ad

Privacy & Cookies: This site uses cookies. By continuing to use this website, you agree to their use.
To find out more, including how to control cookies, see here: Cookie Policy (https://automattic.com/cookies)

Close and accept